

استحاله و سمبولیسم دُن کیشوت وار

نقد و بررسی رمان «بطالت» نوشته احسان نوروزی

نورا موسوی نیا



* بطالت (رمان)

* احسان نوروزی

* انتشارات نشر چشمه، چاپ اول، ۱۳۸۶

«... اولین چیزی که در این شهر یاد می‌گیری این است که خواب‌هایت را فراموش کنی، چون چیزی که در بیداری می‌بینی خودش تحقق خواب‌هاست. خواب‌ها جنون‌آفرین می‌شوند. اینجا، چون اینجا پایان است. این آغاز پایان ماجراست. هر روایتی با بدیهی پنداشتن پایانش، آغاز می‌شود. پایان‌ها بر تمام روایت‌ها سایه انداخته‌اند. روایت‌ها بهانه‌ای برای شروع یک پایان دیگر هستند. همه چیز با خواب آغاز می‌شود و با خواب پایان می‌یابد. همه چیز در فاصله میان خواب و خلقت و خواب بعد از آفرینش در روز هفتم رخ می‌دهد.» [ص ۸]

شخصیت اصلی رمان که روایت داستان از زبان اوست، دن کیشوت عصر حاضر است؛ کسی که جد اندر جدش دن کیشوت‌وار زیسته‌اند. دن کیشوت امروز به جای مبارزه با سلحشوران خیالین و

فضای ذهنی پست مدرن و دن کیشوت عصر حاضر

رمان «بطالت» اثر احسان نوروزی با فضای ذهنی پست‌مدرن تلفیقی از بحث و جدل‌ها، گفت‌وگو حول و حوش نویسنده‌ها، کتاب‌ها، خواننده‌های راک اندرول و شخصیت‌های تاریخ ادبیات جهان می‌باشد که به گونه‌ای متفاوت‌تر از آنچه پیشترها در ادبیات فارسی شاهد آن بودیم داستان را روایت می‌کند. فضای ذهنی داستان هیچ‌گونه محدودیت زمان و مکانی ندارد و فضای عمده داستان شهری است آکنده از دود و زباله‌هایی که دائماً در حال سوختنند و دانشکده‌ای که دانشجویانش عمدتاً برای فرار از سربازی به آنجا آمده‌اند. در این شهر کسی نمی‌تواند خواب ببیند و همه درون صف برجی نمادین در انتظار نتیجه معافیت یا عدم معافیت از سربازی خود هستند.

یکی از عواملی که کتاب «بطالت» را به ذهنیت پست مدرنیستی شبیه می‌سازد تلفیق ژانرهای مختلف اسطوره‌ای، افسانه‌ای، کلاسیک، علمی - تخیلی و گروتسک با فضاها و تحولات مدرن عصر حاضر ماست و این تلفیق به شکلی هنرمندانه در واقع موجب جذاب‌تر شدن روایت داستان گشته است.

تأثیر تپ شخصیت‌های بکتی بر شخصیت دن کیشوت و همچنین تأثیر آثار پل استر نویسنده پست مدرن آمریکائی به ویژه اثر کشور آخرین‌ها که عنصر شهر بر آن بسیار غالب گشته؛ با ترسیم فضای شهری نامتعارف در کتاب بطالت کاملاً قابل قیاس است. به عبارتی می‌توان گفت شهر، شهرنشینی و مدرنیته به عنوان یک عنصر گذر از مدرنیسم به پست مدرنیسم در بسیاری از ادبیات پست مدرن جهان مورد توجه و تمایه‌ای برای آثار خود واقع شده است. از شهر پرازدحام بودلر تا پاریس پروست، دوبلین جویس، لندن الیوت، نیویورک دس پاسس، کشور آخرین‌های پل استر و ماکوندوی مارکز که حضور در آنها یا به صورت فضایی معنوی، یا مکانی اسرارآمیز یا به عنوان یک تهدید فراگیر نشان داده می‌شود. در کتاب بطالت نیز ما شاهد شهری نامتعارف با قوانین و اصول خاص خود هستیم و می‌بینیم که بیشترین اتفاقات در دانشکده اتفاق می‌افتد.

«... دانشجویان این دانشکده این استعداد را داشتند که نسبت به کلمات ابدی حساس باشند. در شهر هیچ نشانه‌ای از لذت به جای نمانده بود اما در دانشکده، بچه‌ها از هم واژه‌هایی را یاد می‌گیرند که با گفتنشان در مکان و زمان و حالاتی خاص می‌توان دستکم صدای آن لذت را شنید. از میان همه چیز، این جماعت زندگی را برگزیده بودند! کلمات ابدی را انتخاب کرده بودند. انتخاب آوای ابدی! انتخاب تصویر ابدی! انتخاب اشیاء ابدی! انتخاب جوینت ابدی! جوینت‌های ابدی!» [ص ۲۵]

یکی از عواملی که کتاب «بطالت» را به ذهنیت پست مدرنیستی شبیه می‌سازد تلفیق ژانرهای مختلف اسطوره‌ای، افسانه‌ای، کلاسیک، علمی - تخیلی و گروتسک با فضاها و تحولات مدرن عصر حاضر ماست و این تلفیق به شکلی هنرمندانه در واقع موجب جذاب‌تر شدن روایت داستان گشته است. به عنوان مثال تلفیق پری‌ای با چشم‌های درشت و سیگاری بر لب، مردی از جنس آتش و سوپر خدایان. این وام گرفتن از ژانرهای مختلف ادبیات ژانر گروتسک‌وار آلن پوبی، ژانر فانتزی و رئالیسم جادویی مارکزی در جای‌جای کتاب به چشم می‌خورد و می‌توان رگه‌های مطالعات نوروزی را از این اقتباس‌های ادبی، هنری و فلسفی پیدا کرد.

یک نمونه از این بازی‌های زبانی، کلاژ تلفیقی و کوپیسیم عناصر و نشانه‌ها دعایی می‌باشد که نوروزی آن را تغییر داده و عناصر و شخصیت‌هایی مدرن را جایگزین ساخته است:

سمبلیک و گزاف‌گویی‌های اغراق‌آمیز غرق در دنیای ادبیات و فلسفه با نویسنده‌ها و شخصیت‌های متفاوت زندگی می‌کند تا حدی که در دوره‌ای از کتاب و روزنامه تغذیه می‌کند و این عمل جایگزین اعمال قهرمان‌مآبانه و اغراق‌آمیز دن کیشوت سروانتس می‌گردد. این بخش از داستان تمثیلی از دنیای جنون‌وار تکثیر اطلاعات، کتاب و ادبیات در عصر حاضر می‌باشد و به واقع نیز امروزه برای هضم این همه اطلاعات نیاز به چنین دن کیشوتی کاملاً محسوس است. پیشترها ملت‌ها برای کسب متصرفات ارضی و قلمرو بیشتر می‌جنگیدند، امروزه برای کسب اطلاعات بیشتر می‌جنگند. اطلاعات با سرعت برق سراسر کره زمین را فرا می‌گیرد و ملت‌ها تلاش می‌کنند تا آنها را از یکدیگر برابند. نقش دولت روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و شرکت‌های غول‌آسای چند ملیتی با گرفتن جای دولت‌ها سلطه پیدا خواهند کرد.

به عبارتی باید گفت دن کیشوت عصر حاضر در کتاب بطالت که تحت تأثیر کتاب و کامپیوتر و جوینت‌های مختلف دچار نوعی ابهام و سردرگمی شده تمثیلی از انسان امروز معاصر است که از فرط تکثیر و انبوه اطلاعات و جهان کتاب و کلمات دچار سردرگمی و اغتشاش ذهنی گشته است. همین که ذهنیت‌ها به جنبشی عادت کرد جنبش دیگری جای آن را می‌گیرد. همین که فلان گروه موسیقی امروز به روز شد فلان گروه موسیقی فردا جایگزین می‌شود و بدین ترتیب می‌بینیم که تغییر و تحولات و سرعت در عصر حاضر به طور مرتب از هم سبقت می‌گیرند.

«... آثار ادبی بلعشان راحت‌تر است ولی مابقی هضمشان، ترکیب‌های مختلف آثار و تقدم و تأخر خوردنشان تأثیرهای مختلفی بر گوارش دارند و تغذیه از ژانرهای مختلف، تأثیرهای روانی و جسمی متفاوتی دارند و صرف خوشمزگی مطالب روان‌کاوانه نباید باعث شود خواص غذایی کتاب‌های کودکان را نادیده بگیریم.» [ص ۱۲]

دوران عزلت ده‌ساله دن کیشوت در کتابخانه و گذران زندگی او با باقی‌مانده غذاهای درون سطل‌ها و وصله کردن لباس‌های خود با شال جامانده یکی از کارکنان و روزها خوابیدن در صندوق به وضوح ما را به یاد شخصیت‌های آثار ساموئل بکت می‌اندازد که تمام زندگی خود را در فلاکت، فقر، بدبختی و گوشه‌گیری از دیگران در دنیای ذهنی و تجربه‌های خاص خود سپری می‌کنند. در اینجا

«... ای پروردگار بی‌همتا، بزرگ و قادر و توانا، ای آفریننده هنری میلر و نیچه و جک کرواک و آلن گینزبرگ و نیروانا، ای خالق بورخس و رمبو و داستایفسکی و کافکا، تو را شکر می‌گوییم که در بالاترین اشکوب جمعه بازار، که مختص سبک‌ترین چیزها، بوی محرک صندل‌های رسیده از شانگ‌های و رنجور روان‌گردان‌های گیاهی کنار رود می‌سی‌سی‌پی بود، عمو اسی را به سراغمان فرستادی تا چشم‌ها و گوش‌هایمان را به روی مصنوعات بدیع و پدیده‌هایی جدید بگشاید.» [ص ۲۷]

بخش دیگری از داستان نیز ما را به یاد مانیفست «اثر هنری در عصر بازتولیدپذیری تکنیکی آن» اثر «والتر بنیامین» می‌اندازد. بر طبق این مانیفست والتر بنیامین معتقد است که اثر هنری همواره بازتولیدپذیر بوده است. هر آنچه آدمی ساخته، می‌تواند به دست آدم‌های دیگر نیز ساخته شود. بازتولید تکنیکی اثر هنری، امر تازه‌ای است که متناوباً در تاریخ، با وقفه‌هایی بس دور از هم، ولی با شدتی فزاینده، راه خود را به پیش باز کرده است و آنچه در عصر بازتولیدپذیری تکنیکی اثر هنری می‌میرد، هاله اثر هنری است. اثر هنری بازتولید شده، در مقیاسی روزافزون، بدل می‌شود به بازتولید اثر هنری‌ای که ماهیتا مبتنی بر بازتولیدپذیری است. در واقع وقتی تابلوی «لبخند ژوکوند» داوینچی به هزاران نسخه در سرتاسر جهان تکثیر می‌شود دیگر فاقد آن هاله تقدس خود می‌گردد و دیگر کسی اصرار نمی‌کند که برای دیدن ژوکوند به پاریس برود و آن را در موزه لوور ببیند. یک نسخه کپی از ژوکوند هم می‌تواند به زیبایی اصل آن در خانه هر کسی پیدا شود. در اینجا ما شاهد همین نکته هستیم که نوروزی آن را به این صورت بیان می‌کند. تابلوی گل آفتابگردان روی بلیت‌های اتوبوس، تابلوهای دلاکروا روی تی‌شرت‌های تک‌پولی فاقد همان هاله‌ای هستند که بنیامین در مقاله خود به آن اشاره کرده است.

«... لطفاً سکوت را رعایت کنید، مسیح در حال درد کشیدن است، دست ننزید، زانو بزیند، سفر نیایش آیه هشت را بخوانید، حالا بلند شوید، نان متبرک بخورید، شراب بنوشید و به تابلوی بعدی نگاه کنید: تابلوی برج بابل، تابلوی پیروزی مرگ، تابلوی گل آفتابگردان روی بلیت‌های اتوبوس، تابلوهای دلاکروا روی تی‌شرت‌های تک‌پولی و فرشتگان رافائل روی تابلوهای منوی رستوران‌ها: بخورید این دست‌های مسیح است، بخورید این چشمان

مسیح است، بخورید این لب‌های مسیح است با سس مخصوص و بخورید این رست بیف مسیح است و امروز هات داگ مسیح غذای پیشنهادی سرآشپز است؛ بنوشید این خون گازدار مسیح است.» [ص ۳۲]

یکی دیگر از ویژگی‌های ذهنیت پست‌مدرنیستی «انسان‌زدایی» می‌باشد. در این تعریف تنها سبک زمام امور را در ادبیات و هنر به دست می‌گیرد و انسان دیگر به مفهوم واقعی انسان به کار نمی‌رود. در تصویر مشهور لئوناردو داوینچی از ابعاد انسان، با موجودات پیکاسویی مواجه هستیم که در سطح متعدد بخش شده‌اند. از انسانیت این موجودات چیزی کم نشده است، صرفاً انگاره دیگری از انسان ارائه شده است. در کتاب «بطالت» نیز ما با همین دگرذیسی شخصیت‌ها روبه‌رو هستیم. شخصیت‌های دگرگون شده و کج و معوج که هرگونه مرز بین واقعیت و منطوق را فرومی‌ریزند و در فضایی دیگرگونه‌تر زندگی می‌کنند. برای نمونه می‌توان از شخصیت «پیام» نام برد؛ شخصی که طلایه‌دار اخلاق است و خواهان رشد و در نهایت تجلی افکار بشری است و در نهایت نیز جز مغزی ۳۰۰ گرمی، چیزی از او باقی نمی‌ماند و افکارش را با اتصال سیمی از مغزش به یک دستگاه به شکل جملاتی مغشوش بر یک کاغذ رولی ثبت می‌کند. بعد از مرگ پیام، یک کارخانه ساخت کاغذ توالت برای فروش بیشتر حق انحصاری کاغذهای رولی افکارش را می‌خرد. همین‌طور شخصیت پیام، ما را به یاد شخصیت «مورفی» اثر «ساموئل بکت» و آخرین بازمانده دم‌دار ماکوندوی «مارکز» می‌اندازد.

«... پیام، این جان نثار اخلاق، شهید صراط نام نیک، زائر معبد عظیم و پوک ابر انسانیت، در حالی سپهر فانی را وداع کرد که چیزی از او باقی نمانده بود مگر عنصری آپولونی. بیماری همه چیز را از او گرفت و همانی را از او باقی گذاشت که پیام در طلبش بود؛ تکه‌ای مغز.» [ص ۳۸]

نوروزی توانسته در ساختار کلاسیک و سنتی داستان دگرگونی‌هایی پدید آورد بی آنکه به زیبایی‌شناسی ساختار لطمه‌ای وارد کند. یکی از این دگرگونی‌ها استحاله شخصیت‌هاست. شخصیت‌ها در کتاب «بطالت» دو گروه هستند. شخصیت‌های گروه اول همان نام‌های بزرگ و مشهور ادبیات و فلسفه و هنر جهانند و گروه دیگر شخصیت‌هایی هستند که نویسنده خود آنها

سرتاسر کتاب «بطالت» پر است از کنایه‌های روشنفکرانه و نخبه‌گرایانه که با کنار هم قرار دادن عناصری از گذشته و مدرنیسم نوعی تلفیق ابهام‌آمیز، دوگانه، متناقض و پارادوکسیکال خلق کرده است.



را خلق کرده و ساخته پرداخته شده نویسنده هستند و این شخصیت‌ها نیز به نوعی وامدار شخصیت‌های دسته اول هستند. به عبارتی دیگر شخصیت‌های گروه دوم به نوعی از گروه اول تبعیت می‌کنند. شخصیت‌پردازی نیز در کتاب «بطالت» تابع قواعد کلاسیک نمی‌باشد اما شخصیت‌های ساخته و پرداخته شده تلفیق زیبایی از تیپ‌ها، نویسنده‌ها و شخصیت‌های مختلف پدید آورده است. بنابراین به طرز واضحی این تلفیق کوپیس‌وار را در شخصیت‌پردازی نوروزی نیز می‌بینیم.

«... مهدی... مهدی... مهدی یه‌جور آرتور رمبوی شهری بود. یه آقای هالوی نابغه. یه چه‌گواری مدنی. یه آنارشویست خونگی. یه رمانتیک که از قرن هژدهم ورش دارن بیارنش صاف آخر قرن بیستم. از منظر مارکسیستی، مهدی یه بچه بورژوا بود، اما یه مارکسیست واقع‌نگر هم تأکید می‌کنه که مهدی اخلاق بورژوایی نداشت. از نگاه یه پراگماتیست، مهدی بیکاره‌ای ولگرد بود که نمی‌شد خلاقیتش رو نادیده گرفت. به چشم اغلب ماتریالیست‌ها، مهدی یه متافیزیک باور منحط بود، ولی اندک ماتریالیست‌هایی هم بودند که اعتقاد داشتند همین حضور مهدی رو می‌شه دلیل نشئت متافیزیک به عالم ماده دونست. سنتی‌ها می‌گفتند مهدی آشوب‌طلبی ساده‌دله. آوانگارد‌ها مهدی رو کهنه و کپک‌زده حساب می‌کردن اما اضافه می‌کردن که کپک برای آثار هنری آوانگارد مصالح خوبیه. شارلاتان‌های هفت‌خطی می‌دونستش که خودش رو زده به خربت. اما واسه من، مهدی با همه‌هرزگی‌ها و بلاهت‌هاش یه رفیق بود.» [ص ۱۵]

بدین ترتیب ما نظم جدیدی را در ساختار بندی و شخصیت‌پردازی داستان می‌بینیم و گسستگی روایت یا گسست‌هایی که در طول روایت کتاب به وجود می‌آید ساختار این نظم را فرو نمی‌ریزد. همچنین این گسستگی روایت، یعنی شروع یک اتفاق در دل اتفاق دیگر به عبارت دیگر این آمیختگی قلمروهای روایت‌ها کتاب هزار و یک شب و شخصیت شهرزاد را نیز به ذهن متبادر می‌کند.

نخبه‌گرایی، کنایه و تجرید سمبولیستی

دانشجویان دانشکده هر کدام به نوعی نماینده بخشی از جوانان روشنفکر امروزند با همان درگیری‌ها و همان کشمکش‌های

آشنایی که در زبان نمادین و نشانه‌ای داستان تومور خوانده می‌شوند. نویسنده در بخشی از این داستان عوارض عود تومورها را چنین شرح می‌دهد: «این تومورها منجر می‌شوند به سردردهای نیچه‌ای، تهوع‌های سارتری، آسم‌های پروستی، صرع‌های داستایفسکی وار و توهم‌های کاستاندایی.»

همین دانشجویان با توموری در سر هستند که در نهایت زیرزمینی قبرمانند پیدا می‌کنند که می‌توان در آن خواب دید و تومورداران جوان آنقدر خواب می‌بینند که دیگر تشخیص خواب و بیداری در این داستان چندان ساده نیست.

سرتاسر کتاب «بطالت» پر است از کنایه‌های روشنفکرانه و نخبه‌گرایانه که با کنار هم قرار دادن عناصری از گذشته و مدرنیسم نوعی تلفیق ابهام‌آمیز، دوگانه، متناقض و پارادوکسیکال خلق کرده است. اثر دارای اشارات و معانی ضمنی و نهفته و کنایات است. اثر به چیزهایی و به مفاهیمی دلالت دارد. دارای معانی است، و غالباً در یک زمان بیانگر دو یا چند چیز است. در واقع اثر «بطالت» هم از تکنیک‌های جدید استفاده می‌کند و هم از الگوهای قدیمی. نوروزی از عناصر گذشته، اسطوره‌ها و افسانه‌ها اقتباس کرده، از آنها نقل قول می‌کند اما با طنز و کنایه. وی به تقاید سبکی از گذشته می‌پردازد. این اختلاط و امتزاج (کلاژ) عناصر، سبک‌های متفاوت و اقتباس‌های ادبی و سینمایی یکی از ویژگی‌های اساسی کار آقای نوروزی می‌باشد. به عبارت دیگر ضمن استفاده از تکنیک‌های مدرنیستی به گونه‌ای شاد، سرزنده، هزل‌آمیز، طنزگونه، کنایی یا تمسخرآمیز داستان را روایت می‌کند.

«... جنیس، جنیس عزیز، تو شهریارو نمی‌شناسی، یکی از

بچه‌های دانشکده‌س، فکرشو بکن یه بار که رفته کنسرت لورید اون قدر تریپ کرده با آدمای اطرافش که نکنه اینا مأمور باشن و بخوان بگیرنش، تمام کنسرت رو بدون نگاه به صحنه، فقط به آدما زل زده و لرزیده. ولی یه همچین آدمی اونقدر کله‌شقه که زنگ می‌زد به کلاتتری و براشون اشعار لورید می‌خونه. یادش نمی‌اومد پیش از اومدن به دانشکده کجا بوده و چه می‌کرده. فقط این رو به خاطر داشت که روحش رو به کسی فروخته و در عوضش رویین تن شده. نه این که جاودانه شده باشه، بلکه فقط تنی بی‌مرگ پیدا کرده بود. جسمی که درونش مدت‌ها پیش پوسیده و با مرگ پر شده بود، همچون جسدی این سو و آن سو می‌رفت و به زامبی‌یی می‌مانست که گاهی چند کلمه هم حرف می‌زد. چیزی نمی‌خورد و بالطبع دفع هم نمی‌کرد، بی‌نیاز از همه‌چیز، با رویین تنی‌اش مرگ را تکرار می‌کرد.» [ص ۵۱]

یکی دیگر از تکنیک‌های کتاب «بطالت» بهره بردن از جادو و جادوگری برای شخصیت‌پردازی می‌باشد. به عنوان نمونه شخصیت آزاده که کاملاً تیپ یک جادوگر و فضاسازی، حرکات و جلوه‌های نمایشی وی فضای آلن پویی را القا می‌کند:

«... آزاده را دیدم که با لباسی به سبک ملکه ویکتوریا، روی صندلی گهواره‌ای عظیمی نشسته و به کلاغی که روی شانه‌اش آرام گرفته، غذا می‌دهد. صندلی آنقدر بلند است که از آزاده فقط شمایل

در تاریکی به چشم می‌خورد. موهایش اما تا زمین آمده‌اند و هر بار می‌خواهد محتویات بطری‌هایی را که کنار اتاق تلنبار شده‌اند در جام همیشگی رو به اضمحلالش بریزد، طره موها پیچ و تاب می‌خورند و روی زمین می‌خزند و بطری را برمی‌دارند و می‌برند تا سقف، پیش بانو.» [ص ۴۰]

اثر «بطالت» به شکل حقیقی و به دور از هرگونه داستان‌نمایی، یک بازی است؛ بازی زیرکانه و آگاهانه یک نویسنده، مترجم، عاشق و شیفته ادبیات، هنر و فلسفه. بازی‌ای که به شکل صادقانه از پیچیدگی، صورت‌گرایی، فرم و سمبولیستی تجریدی، کنایه‌ای و پنهان جهت طنز، تمسخر و ریشخند جوامع امروزی ما بهره می‌برد و در زیر ماسکی دن کیشوت‌وار تمدن عصر حاضر را به زیر سؤال می‌برد.

همچنین نوعی آزمون‌گرایی در سرتاسر اثر به چشم می‌خورد. شاید کمی نوآوری، گسست، و درخشش دگرگونی در تمام اشکال زیباشناختی‌اش. زبان‌های جدید روایت و اقتباس‌های ادبی متفاوت از متون ادبی، اسطوره‌ای، علمی و فانتزی متفاوت. بدین ترتیب شاهد نوعی خودبازتابی نویسنده توسط این بازی ادغام واقعیت و تخیل هستیم. بازی تلفیقی کوبیسم‌واری که با ترفندهای ادبی مخاطب را تا آخرین لحظه به دنبال خود می‌کشاند. اثر «بطالت» از جهانی سرشار از سروانته‌ها، آلن پوها و فن‌اشمیت‌ها سخن می‌گوید. جهانی



پایان جهان در اینجا کمی با نگرش مرسوم از مفهوم آخرالزمانی متفاوت است و شاید تنها توسط دن کیشوت‌های داستان درک می‌شود؛ آخرالزمانی که با بطالت ساخته شده و حال با بطالت شکل می‌گیرد. در واقع بطالت سرهم کردن حروف و ساختن کلمات و جملات، تنها راه کنار آمدن با بطالت است. بطالتی که همه‌جا رسوخ کرده و روی همه چیز و همه کس لایه‌ای از کپک به جا گذاشته. ولی کلنجار رفتن با این چیزها راه نجات نیست. از نظر نویسنده راه نجات در تسلیم شدن است.

«...باید بگذاری بطالت اون چیزی رو که می‌خواد ازت بگیره. بگذار تمام مدتی که روی تخت دراز کشیدی و به طرح‌هایی که رطوبت دیوار درست کرده زل زدی، بدنت بی‌حرکت بمونه. و خواب بره، سعی کن چیزی نشنوی، صدای کوچه و خیابان، صدای دوره‌گردها، صدای بدنت رو محو کن، اگر به خواب رفتی چه بهتر، اگر بیدار موندی به خوابی که دفعه آخر دیدی فکر کن، اگر چیزی یادت نیومد، از طرح رطوبت دیوار حرفی رو بکش بیرون، حرف دیگه‌ای رو بذار کنارش، اولین کلمه‌ای رو که به ذهنت اومد بگیر و هم‌مقایه‌اش چیزی پیدا کن، یا متضادش، یا بی‌ربط‌ترین کلمه بهش، جمله‌ای بساز، مخالفش را بگو، جای کلمات رو عوض و بدل کن، برای جمله مخالف استدلال کن، استدلال رو نقض کن، سفسطه کن، به سفسطه‌ات بخت، برای خنده توجیهی متافیزیکی پیدا کن، در رد توجیهت پای اخلاق را وسط بکش...» [ص ۷۹]

و اما نکته‌ای که در پایان باید به آن اشاره کنم این است که کتاب «بطالت» با تمام ویژگی‌های مثبت و موفق خود فاقد ویژگی یک اثر ادبی فراگیر یا به عبارت دیگر جهانی می‌باشد و آن ویژگی‌ای که کتاب فاقد آن است در واقع نگرش هستی‌شناسی کلی پیرامون آدم‌های جهان و نگاهی استعاره‌ای و تمثیلی از نوع زیستن آنها می‌باشد. متأسفانه وقایع کتاب تنها در حد شهر و دانشجویان دانشکده شهر می‌ماند و فراتر از آن نمی‌رود یا کنایه و طنزی که در کتاب به کار می‌رود تنها در حد نقض کلی جامعه ما و به ترسیم کشیدن خصوصیات جوانان روشنفکر جامعه ما به زبانی کنایه‌ای و سمبولیسم‌وار است و دیگر به قلمروهای، مرزها و مسائل اساسی و هستی‌شناسی عصر حاضر انسان نمی‌پردازد. در هر صورت امیدواریم در آثار بعدی آقای نوروزی این ویژگی را به طرز آشکارتری مشاهده نماییم.

سرتاسر آکنده از شخصیت‌های خیالی و نویسنده‌های بزرگ جهان که آرام‌آرام مرز بین خیال و حقیقت را می‌پیمایند و وارد بازی‌های ذنی می‌شوند و دقیقاً در چنین جهانی است که می‌توان ساعت‌ها با بطالتی همیشگی سرگرم بود و با افکاری سرشار از متافیزیک و ادبیات و فلسفه زندگی کرد.

از ویژگی آثاری که با چنین قالبی انتخاب می‌شوند یا به عبارت دیگر از ویژگی‌های چنین بازی‌های ادبی، ساختارهای باز، ناپیوسته، فی‌البداهه، نامعین یا اتفاقی، استراتژی‌های پایان بازی، شیوه‌های سوررئالیستی نوین و به ویژه گراف‌گویی‌های بی‌حد و حصر که خود شامل تفنن، شوخی و مزاح، تقلید تمسخرآمیز و سمبولیستی دو پهلو و کنایه‌ای می‌باشد.

«... بیایید واقع بین باشیم، ناممکن را بخواهیم. آرمان‌شهری برای روز پیروزی مرگ. روزهای خون‌آلود و سنگین خاکسپاری‌های هزاران هزار، که تشییع‌کنندگان می‌دانند شاید تنها چند دقیقه دیگر خود به دست اندک بازماندگان دیگر قرار گیرند. آن زمان که آسمان پست و سربی، چون سرپوشی سنگین، درهم می‌فشرد ذهنی نالان راه، که قربانی نگرانی‌های همیشگی است. آنگاه که چون گنبدی سترگ همه آفاق‌ها را محصور می‌کند، بر ما می‌بارد روزان سیاه، تیره‌تر از شب. هنگامی که زمین سیاه‌چالی مرطوب می‌شود که در آن، امید چون خفاشی با بال‌های ظریف بر دیوارها ضربه می‌زند و بر تیرک‌های پوسیده سر می‌کوبد. آن زمان که باران رشته‌های بلندش را سرازیر می‌کند و لشگر خاموشی از عنکبوتان چندش‌آور، پیش آمده و تارهای خود را در اعماق مغز ما می‌گسترانند. زنگ‌ها با خشم به صدا درمی‌آیند و همچون سپاهی از ارواح سرگردان که لجوجانه ضجه‌شان را آغاز می‌کنند، زوزه‌های دهشت‌بار بر آسمان سر می‌دهند. زنان در تشنجی سرد، طفلان مرده می‌زایند. خشم خداوند با شلاق‌های پرخروش، جبین‌های جن‌زده را تعزیر می‌کند. همه خانه‌هایی که آدمیان در آنها زندگی کرده و مرده‌اند، خانه‌های اشباح نشینند. از برابر کوه، سایه‌هایی غلیظ می‌گذرند. از درهای باز، اشباح بی‌آزار به درون می‌خزند، با گام‌هایی بی‌صدا. روزهای خون‌آلود و سنگین خاکسپاری‌های بی‌صدا. ضجه لاشخورها به گوش می‌رسد و دو اسب سیاه در مرغزار شلنگ می‌اندازند.» [ص ۵۵]

نکته دیگری که مایلیم به آن اشاره داشته باشم نگرش آپوکالیپتیکی یا آخرالزمانی در صفحات پایانی کتاب می‌باشد. اما